

قصه آقا موشه اندر خم کنگره منشور شهر تهران

راستش را بخواهید این آقا موشه شما فقط وقتی می‌تواند قصه‌اش را بنویسد که یک جوری احساس «پرت بودن از مرحله» یا احساس خِنگی کند. بار قبل در آن قضایای اتفاقات عجیب و غریب سه سال پیش در دوره هیأت مدیره قبلی سازمان نظام مهندسی استان تهران و در گیر و دار تبلیغات و فعالیت‌های انتخاباتی برای شورای شهر تهران بود که آقا موشه به عنوان «بازرس علی‌البدل» وارد ماجرا یا بهتر بگوییم ماجراجویی ژورنالیستی شد و پایش را توی کفش برخی دوستان قدیمی کرد.

از قضای روزگار این «قضایای حالیه» هم که آقا موشه را هیجانی کرده و دستش را به قلم برده گویا بی ربط و رابطه با انتخابات و این جور ماجراها نیست. البته از آنجا که آقا موشه همیشه دو ریالی‌اش کمی، فقط کمی، دیر می‌افتد، این ربط و رابطه‌ها را بفهمی نفهمی موقعی متوجه شد که نطق غرا و سراسر هیجان انگیز با شعارهای داغ داغ جناب آقای دکتر اصغر زاده عضو محترم شورای شهر تهران را در مراسم پایانی روز دوم کنگره که با مشارکت اعضای شوراهای شهرهای کشور (البته با غیبت تصادفی! بعضی اعضای شورای شهر تهران و شهردار و معاونین ایشان) و به مناسبت سالگشت تأسیس شوراهای شهر و روستا اختصاص یافته بود شنید. نطقی که مو بر اندام آقا موشه سیخ کرد. راستش، آقا موشه با اینکه خودش قدیم‌ها اهل بخیه و این جور کارها و شعارها بود، کم آورده بود، و رفته بود تو کوک مهارت سخنران و هیجانی شدن مستمعین. آقا موشه از این فضای پرشور چنان جا زده بود که ترس برش داشته بود که خدایی ناکرده همین الان است که شعار «زنده باد پرولتاریا» از میان جمعیت سر داده شود. آخر مگر شوخی است سخنرانی جناب ایشان نه تنها پر از شعارهای داغ عدالت اجتماعی، مشارکت از پایه، مساوات طلبی، حمایت از محرومین، مبارزه با ثروت‌های بادآورده، ضدیت با

رانت‌خواری، ثروت اندوزی، ایجاد شغل، نفی نه فقط بساز و بفروشی بلکه اگر اشتباه نکنم در آن فضای پر شور و هیجان به نظر آقا موشه چنین آمد که حتی ساختمان سازی هم امری منفی تلقی شد. تقریباً جایی و حالی هم برای قوای سه‌گانه مملکت باقی نگذاشت. زیرا بفهمی نفهمی با تکیه بر این استدلال که شوراها (اشتباه نشود، منظور فقط شوراهای شهر و روستاست و نه مجلس شورای اسلامی) هم قانونگذارند، هم نظارت کننده و هم داور و قاضی، آن هم با شرح وظایف نامحدود. آقا موشه یک دفعه به صرافت افتاد که نکند به زعم ایشان این شوراهای شهر و روستاست که در «رأس امور» است و نه «مجلس شورای اسلامی»! دولت و شهردار منتخب خود شورا را که دیگر نگو گویا اصلاً محلی از اعراب ندارند.

به این ترتیب آقا موشه در این لحظات پایانی پاسخ پرسش‌هایی را که طی دو روز پرسه زدن در اینجا و آنجا و گوشه و کنار این کنگره عظیم‌الشأن برایش ایجاد شده بود گرفت. و اما قضایای آن پرسه‌ها و اصل ماجرای آقا موشه:

قصه از هنگامی شروع شد که آقا موشه روز چهارشنبه پنجم اردیبهشت ماه جاری ناگهان کارت دعوت زیبا و بسیار لوکسی به امضای «محمد ابراهیم اصغرزاده عضو شورا و ریاست گروه‌های تخصصی» دریافت کرد که طی آن از آقا موشه با نام «اندیشمند گرامی» دعوت شده بود تا به عنوان «صاحب‌نظر» در «کنگره منشور شهر تهران» که در روز ۸ و ۹ اردیبهشت ماه در سالن همایش‌های بین‌المللی صدا و سیما برگزار می‌شود شرکت نماید.

راستش را بخواهید، اول آقا موشه متوجه اهمیت قضیه نشد. تا حدودی هم از این عنوان پرطمطراق یعنی کنگره منشور شهر یکه خورد. شاید یک علت این یکه خوردن این باشد که آقا موشه یک خورده خنگ تشریف دارد و چون دیر متوجه قضایا می‌شود و یک خورده هم خیالباف (یعنی مثلاً ایده آلیست) است، گمان می‌کند کنگره چیز مهمی است که مثلاً باید دو سال روی آن کار مقدماتی تخصصی و تشکیلاتی شده باشد، همه مردم در جریان باشند؛ برای منشور شهر نظرخواهی‌ها و مطالبات میدانی انجام شده باشد، تا سر حد امکان نهادهای زیربند و نهادهای مدنی حرفه‌ای نظیر سازمان نظام مهندسی ساختمان استان در جریان امر قرار گرفته باشند، نظام علمی‌ای برای دریافت نظریات، بازگشت و دریافت مجدد تأسیس شده باشد، یا نه دست

کم از طریق رسانه‌های عمومی به خوبی و با تفهیم موضوع به اطلاع شهروندان رسیده باشد که دبیرخانه‌ای برای دریافت نظریات کارشناسان، صنوف، نهادها و عموم مردم در فلان جا مستقر شده که مثلاً پس از دو سال نه یک سال نه دست کم شش ماه دیگر نتیجه بررسی‌ها و مطالعات و جمع‌بندی‌های خود را به صورت گزارشات مفصل و مدون پیش از برگزاری کنگره در اختیار اندیشمندان گرامی همچون آقاموشه قرار خواهد داد تا اینان نیز بتوانند نظریات خود را به صورت مدون و از پیش اندیشیده شده در کارگاه‌های تخصصی کنگره مطرح و به بحث بگذارند. به طوری که منشور مورد انتظار را بتوان یک منشور واقعی و بیانگر نوعی اجماع و توافق عمومی دانست، تا به رغم برخی کمبودها و نارسائی‌ها بتواند به خاطر ماهیت واقع‌بینانه و علمی خود و با برخورداری از پشتیبانی نهادهای مدنی، حقیقتی غیر قابل انکار و ضرورتی اجتناب‌ناپذیر باشد.

با این اوصاف و با یک رشته قراین دیگر آقا موشه یواش یواش متوجه شد که نه بابا این کنگره هم نه تنها تفاوتی با کنگره‌های دیگر ندارد، بلکه با سمینارها و همایش‌ها و کنفرانس‌ها و سمپوزیوم‌ها و چیزهای مرسوم دیگر از این قبیل هم تفاوت چندانی ندارد. گردهمایی‌هایی که *الله الحمد والمِنَّة* اگر پول داشته باشی زحمت و مرارت زیادی ندارد. اگر هر چیزمان به ازما بهتران نرفته باشد، این یکی خیلی پیشرفت کرده. شرکت‌های حاضر و آماده خدمتی - حتی بین‌المللی! - فراهم آمده‌اند تا با سفارش و پیش پرداخت و ... در فاصله‌ای کم‌تر از یک ماه هر جورش را بخواهی با تمامی تشریفات لازم و جلال و شکوهی بیشتر از مال آن دیگری تحویلت دهند. اسمش هم مهم نیست هرچه می‌خواهی بگذار. اصلاً خود آن شرکت اسمش را هم برای انتخاب می‌کند. هیچ دربند این نباش که هر چیزی باید نام متناسب خود را داشته باشد حالا که تب سمینار (بخوانید همایش) تبدیل به تب کنگره شده، تو هم کنگره برگزار کن. بعداً که سمپوزیوم مُد شد توهم سمپوزیومش کن. درست مثل بنگاه‌های معاملات مسکن و بساز و بفروشی‌ها، اسپانیش، ایتالیک، سنتی، دوبلکس، سوپلکس، هر رقمش را بخواهی حاضر و آماده تحویل است، این چیزها مهم نیست. آقا موشه به تجربه دریافته که در این مملکت هر چیزی

می‌تواند نام دیگری را داشته باشد و به تبع آن هر چیزی می‌تواند تبدیل به چیزی غیر خودش و گاهی نیز ضد خودش شود.

البته گاهی اوقات هم انصافاً نمی‌شود اسم مناسبی برای برخی پدیدارها مثل بعضی از همین همایش‌ها انتخاب نمود. مثلاً اگر هدف نمک‌گیر کردن تعداد هرچه بیشتر «اندیشمندان گرامی» مثل آقا موشه و دولتمردان و دانشگاهیان و ... باشد، آن وقت چه نامی باید برای آن همایش‌ها انتخاب کرد؟

از این هم بگذریم! صبح روز شنبه که آقا موشه حاضر یراق با کمی تأخیر خود را به درب ورودی کنگره رسانید و کارت خود را گرفت، باز یکه خورد. زیرا از عنوان آقا موشه روی کارت (بازرس سازمان نظام مهندسی) بر می‌آمد که اطلاعات اصحاب کنگره مربوط به یک سال پیش از این است. آخه آقا موشه که دیگر بازرس نیست. حالا چشم اغیار نبیند در کنار بزرگان هیأت مدیره لم می‌دهد. خوب اینجا هم اهمیتی ندارد. مهم حرمتی است که به آقا موشه گذاشته‌اند و رهین منتشان است که او را به جمع بزرگان علم و ادب پذیرا شده‌اند.

به هر صورت آقا موشه چون یک خورده دیر رسیده بود. از شنیدن سخنان آقایان مهندس خسروی و دکتر مهندس اصغر زاده محروم شد. اما سخنان دو «اندیشمند گرامی» بعدی را شنید که حظ وافر برد. چه یکی درباره ضرورت وفاق عمومی در منشور سخن گفت و دیگری سیر تاریخی منشورهای شهری را از عهد عتیق تا کنون.

ظهر، هنگام نهار، آقا موشه با یکی از اعضای محترم نظام مهندسی با کمی تأخیر وارد تالار نهارخوری شدند و به دنبال جایی مناسب از میان چند پارتیشن یعنی همین تخته بندهایی که می‌گذارند تا موش‌ها به بعضی قسمت‌ها وارد نشوند گذشتند و کنار اعضای محترم شورا جا خوش کردند. الحق کسی از اعضای محترم نه تنها خم به ابرو نیاورد بلکه عزت و احترام بسیار هم کردند. با این حال آقا موشه متوجه شد که ندانسته و نخواستہ وارد حریم حفاظت شده‌ای شده و آن تخته‌ها بیخودی آنجا نایستاده‌اند به مراقبت. گرچه در همان هنگام عبور از مرز هم حس می‌کرد که این تخته بندها (پارتیشن‌ها) بیخودی این‌طوری شق و رق سرپا قرار نگرفته‌اند، بالاخره هر چیزی یک حساب و کتابی دارد، و او که معمار است باید می‌فهمید که هر عنصری

در فضا معنایی دارد. اما چون آقا موشه زیاد بهایی به این چیزها نمی‌دهد فکرش را به کار نینداخت. نه اینکه خدایی ناکرده تفاوتی میان محتویات روی میزها باشد. نه، الحمدلله و انصافاً همه یکسان و پر نعمت بود. آقا موشه هم حتماً قدر این چیزها را می‌داند و جایی که نمک خورد نمکدان نمی‌شکند، حقیقت را گفتن که نمکدان شکستن نباشد. موضوع فقط بر سر پیدا کردن چندتا صندلی ناقابل بود.

اما ظهر روز بعد که پارتیشن‌ها (تخته بندها) جدی‌تر شده بود و آقا موشه هرچه تلاش کرد موفق به گذشتن از لابه لای آن‌ها نشد، تازه فهمید که دیروز عجب جسارتی کرده است. امروز برای عبور به آن طرف مرز باید از درب دیگری می‌گذشت که دیگر من بمیرم تو بمیری نداشت و چنین شهامتی در حد و قواره آقا موشه نبود. تا اینجا قضیه هم، خوب آقا موشه مشکلی نداشت. آقا موشه هیچ وقت با کسی مشکلی نداشته، فقط چون یک کمی کنجکاو و فضول است به همه سوارخ و سنبه‌ها سر می‌زند و می‌خواهد از همه چیز سر درآورد. یعنی مشکلات آقا موشه اساساً مشکلات ذهنی‌اند.

اما عصر همان روز که آن نطق غرّای سراسر عدالت‌خواهی، برابری و برادری را شنید و دانست که صبح روز افتتاحیه نیز عیناً همین مضامین کوک بوده است، یک مقداری پشت گوشش را خاراند و مشکل ذهنی‌اش کاملاً حل شد. تازه فهمید موضوع از چه قرار است. شما هم اگر فهمیده‌اید پهلوی خودتان نگه دارید تا آقا موشه متهم به نمک خوردن و نمکدان شکستن نشود. پایین رفتیم دوغ بود بالا آمدیم ماست بود قصه ما راست بود.